

وصیت واجب در احوال شخصیه کشورهای اسلامی

علیرضا انتظاری نجف‌آبادی،^۱ سیامک قیاسی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۲۰)

چکیده

دو نهاد ارث و وصیت از جمله نهادهایی فقهی و حقوقی است که در شریعت اسلامی، مورد شناسایی قرار گرفته است. بر اساس انگاره مشهور فقه پژوهان مسلمان وصیت امری استحبابی است نه واجب، البته مستحبی که تا مرز واجب پیش می‌رود. با این وجود امروزه یک نوع وصیت واجب با اقتباس از مذهب ظاهری و ابن‌حزم اندلسی در قوانین احوال شخصیه کشورهای اسلامی و عربی وارد شده که دارای شرایط و احکام خاص خود می‌باشد. بر این اساس در این پژوهش در سایه توصیف و تحلیل و بازخوانی نصوص قرآنی و روایی مرتبط با مفهوم وصیت واجب، انگاره‌ها و اندیشه‌های عالمان و اندیشمندان مسلمان در این زمینه مورد بررسی قرار می‌گیرد. مورد این وصیت در جایی است که یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر مرده است و اکنون فرزندان او (نواده‌ها) در نتیجه اجرای قاعده «الاقرب یمنع الابعاد» از ترکه پدر بزرگ محروم می‌مانند، فرض وصیت معادل سهمی که به پدر آنان در صورت حیات می‌رسید، منع قائم‌مقامی نواده‌ها را در حالت وجود فرزند متوفی جبران می‌کند. البته در قوانین جمهوری اسلامی ایران به تبعیت از فقه امامیه، تا به امروز نهاد وصیت به شکل واجب مورد توجه قرار نگرفته است. اگرچه فرایند این پژوهش ثابت کرد که مبانی و مستندات شرعی برای تقنین این نهاد در زمره قوانین کشورهای اسلامی وجود دارد. روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی-توصیفی مبتنی بر اطلاعات کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: احوال شخصیه، وصیت، وصیت واجب، میراث.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نراق / entezari.uni@gmail.com

۲. استادیار جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول) / sqiasi52@gmail.com

طرح مسئله

اهلیت عام شخص و مالکیت او ایجاب می‌کند تا زمانی که در قید حیات است، بتواند در اموال خود هرگونه تصرفی را که با نظم عمومی و مصالح اجتماعی مخالفت نداشته باشد، انجام دهد؛ خواه اثر این تصرف مربوط به بعد از فوت او یا قبل از آن باشد. این موضوع در قوانین موضوعه همه کشورهای مختلف با همه تفاوت‌هایی که از لحاظ مذهب و مسلک دارند، پذیرفته شده است (کمال‌الدین امام، ۲۰۰۲، م، ۱۶) در احکام اسلام، با توجه به جهات انسانی و اجتماعی، تصرف مربوط به بعد از فوت تحت دو نهاد حقوقی ارث و وصیت امری مجاز بلکه نسبت به آن تأکید فراوان شده است و بر مشروعیت آن به کتاب و سنت استدلال شده است (بقره، ۱۸۰؛ حر عاملی، ۱۴۰۱، ق، ۳۵۲/۱۳). از طرفی طبق قانون ارث تنها یک عده از بستگان متوفی، البته با شرایط خاصی، بهره‌مند می‌شوند (زحیلی، ۱۴۱۸، ق، ۷۷۳۶/۱۰). در صورتی که شاید عده دیگری از خویشاوندان تهیدست و نیازمند یا به‌کلی محروم از ارث‌بری هستند یا میزان ارث آنان چندان نیست. نهاد وصیت، اختیاری به انسان نسبت به یک‌سوم مال خودش داده، که بنا بر نیت خود برخی از این فاصله‌ها را پوشش دهد و این یک‌سوم را برای بعضی از وراثت که به هر دلیلی از ارث محروم شده‌اند و یا در دیگر خیرات و میراث به مصرف رساند. شاید به خاطر همین مصالح و منافع بزرگ فردی و اجتماعی است که امر به وصیت در آیه شریفه به‌خصوص برای اهل تقوا به‌صورت یک حکم الزامی بیان شده و دستور به وصیت می‌دهد: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأُولَادِ وَاللِّأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران.» (بقره، ۱۸۰) با توجه به اینکه تعبیر «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» در بسیاری از موارد برای اعلام حکم الزامی است، استفاده می‌شود که وصیت یک امر الزامی و واجب است. لکن با دقت در موارد استعمال این جمله، معلوم می‌شود که گاهی برای اثبات یک قانون کلی به کار می‌رود بدون اینکه نظری به «وجوب» یا «استحباب» آن داشته باشد، لذا در این‌گونه موارد تشخیص لزوم یا استحباب، به عهده روایاتی است که در تفسیر آن وارد شده است. با اینکه وصیت، یک امر استحبابی است، آیه ۱۸۰ سوره بقره آن را هم چون یک دستور الزامی با جمله «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» اعلام کرده است؛ نظیر: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ»

الصَّيَّامُ». فهم مشهور عالمان مسلمان بر آن است که به قرینه روایات وارده در این باب این تعبیر برای توجه دادن به اهمیت موضوع وصیت و نقش مهم آن در وضع زندگی بستگان و افراد نیازمند و فقیر از خویشان است و وصیت طبق عقیده جمهور فقیهان از مذاهب اسلامی امری استحبابی نه واجب، البته مستحبی که تا مرز واجب پیش می‌رود؛ چنانکه در پایان آیه فرموده است: «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» یعنی؛ این کاربر پرهیزگاران لازم است. بنابراین، در عین اینکه وصیت حقی است برای مؤمنین و یک امر استحبابی است، اما مستحب مؤکد می‌باشد. در کنار این فهم و با استناد به همین گزاره قرآنی و برخی مستندات معرفتی دیگر یک نوع وصیت واجب با اقتباس از مذهب ظاهری و ابن‌حزم اندلسی (ابن‌حزم، ۲۰۰۱م، ۳۵۳/۸) در قوانین احوال شخصیه کشورهای اسلامی و عربی وارد شده که دارای شرایط و احکام خاص خود می‌باشد. بر این اساس در این پژوهش ضمن تبیین ماهیت وصیت واجب، دلیل قانونی، شروط و وجوب، چگونگی جمع شدن با وصایای مستحب و افرادی که در حق آنان این وصیت انجام می‌شود، نیز بررسی می‌شود. در ادامه سیر پژوهش به امکان‌انظام و تقنین این وصیت در قالب مقرره‌های قانونی در کشورهای اسلامی پرداخته می‌شود. چنان‌که با تبیین ماهیت فقهی و حقوقی وصیت واجب، زمینه‌سازی برای شکل‌گیری ادبیات حقوقی مناسب در راستای پاسداشت عدالت و انصاف حقوقی در موارد خاص صورت می‌گیرد.

روند پیدایش و تحولات وصیت واجب در نظام‌های حقوقی

وصیت واجب بخشی از وصیت و ارث است، بر این اساس پیشینه آن، با وصیت و ارث مشترک است. در این فضا این پرسش مطرح می‌شود که وصیت واجب از چه زمانی در نظام حقوقی و قوانین کشورهای اسلامی - عربی مطرح شده است؟

۱. مصر

در مصر و بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی تحت حاکمیت عثمانی، تا قبل از سال ۱۹۴۳، در زمینه مسائل وصیت و ارث بر طبق قول ارجح از مذهب حنفی عمل می‌شد. چنان‌که مبنای بسیاری از آراء و نظریات محاکم و دادگاه‌ها نیز همین مذهب فقهی بود. درگیری با مشکلاتی در عمل و اجرا برای محاکم، زمینه‌ساز تصویب قانون مواریث شماره

۷۷ در سال ۱۹۴۳ شد (کمال‌الدین امام، ۲۰۰۲، ۲۸). در این قانون، قانون‌گذار مصری درحالی‌که خود را مقید به رعایت شرع اسلام می‌دانسته از تقید به مذهب خاص دوری کرده است. بر این اساس مقررات یکپارچه و عامی را برای جمیع اتباع اعم از مسلمان و غیرمسلمان، وضع نموده است. توضیح آنکه قانون ارث شماره ۷۷ سال ۱۹۴۳ میلادی، در مورد اتباع مصر از هر دین و مذهبی جاری است (فراج حسین، ۲۰۰۲، ۱۸). چنان‌که در مسائل و احکام وصیت با توجه به نص صریح قانون مدنی جدید که مقرر می‌دارد: وصیت تابع احکام شریعت اسلامی و قوانین ناظر بر آن است (قانون مدنی جدید مصر، ماده ۱۵)، قانون‌گذار قانون شماره ۷۱ مصوب سال ۱۹۴۶، مربوط به وصیت و موضوعات مرتبط با آن را در ۸۲ ماده، وضع نموده است. ازجمله موضوعات مقرر در این قانون که همسو با انگاره برخی از دانشیان فقه نیز هست، وصیت واجب می‌باشد (مواد ۷۶ تا ۷۹ احکام الوصیه شماره ۷۱ مصوب سال ۱۹۴۶). وصیت واجب به این صورتی که در قانون مصر آمده مسبوق به سابقه نمی‌باشد، بلکه ساخته و پرداخته مشرع و قانون‌گذار مصری است که با اتکا بر نصوص قرآن کریم و آرای عده‌ای از فقیهان به جهت رعایت مصلحت جمعی و حل مشکلات بعضی از خویشان و نزدیکان متوفی تأسیس، تدوین و تصویب شده است (ابوزهره، ۱۹۶۳، ۲۲۹).

۲. سوریه

در جمهوری عربی سوریه، قانون ۱۹۱۷م عثمانی (قوانین مجله الاحکام عثمانی) علی‌رغم جدایی سوریه از عثمانی تا ۱۹۵۳م در این کشور مجری بود و سپس در این سال قانونی راجع به احوال شخصیه به تصویب رسید که ناسخ آن قانون بود (شلیبی، ۱۹۷۷، ۱۸) که ماده ۲۷۵ این قانون مربوط به وصیت واجب و شرایط آن می‌باشد. نکته قابل‌ذکر اینکه قانون‌گذار سوری این وصیت را فقط به اولاد و احفاد پسر اختصاص داده و مقرر می‌دارد که اولاد بنت مشمول این وصیت قرار نمی‌گیرند، برای اینکه آنها ذوالارحامند و همراه با احوال و خالات بنا بر رأی مذهب حنفی ارث می‌برند (قانون احوال شخصیه سوریه مصوب ۱۹۵۳م، ماده ۲۷۵).

۳. عراق

در کشور عراق، قوانین مجله الاحکام عثمانی تا دیرزمانی پس از انحلال دولت عثمانی در آن به اجرا گذاشته می‌شد و محاکم شرع تا تشکیل جمهوری در عراق به کار خود ادامه می‌دادند. وظیفه این محاکم رسیدگی به احوال شخصیه و دعاوی مربوط به آن بر اساس قوانین مجله الاحکام بود. در ۱۹۵۱م قانون مدنی عراق به تصویب رسید و عملاً قوانین مجله الاحکام منسوخ گردید. در ۱۹۵۹م قوانین اختصاصی راجع به احوال شخصیه به تصویب رسید. پس از آن اصلاحاتی در این قانون به عمل آمد، از جمله در ۱۹۷۹ م ماده ۷۴ راجع به وصیت واجب و شرایط آنکه می‌گوید: «اذا مات الولد ذکرا ام اثنی قبل وفاه ایبه و امه فانه یعتبر بحکم الحی عند وفاه ای منهما و ینتقل استحقاقه من الارث الی اولاده ذکورا ام اناثا حسب الاحکام الشرعیه باعتبار وصیه واجبه» (قانون احوال شخصیه ۱۹۷۹م، ماده ۷۴، بحرالعلوم، ۱۹۶۳م، ۸). همین‌طور در قانون احوال شخصیه کویت (سال ۱۹۷۱م، مواد ۱-۳) قانون احوال شخصیه اردن (قانون شماره ۶۱، سال ۱۹۷۶م، ماده ۱۸۲). بنابراین از سال ۱۹۴۳م قانون‌گذار مصری وصیت واجب را با اتکاء بر نصوص قرآن کریم و آرای عده‌ای از فقیهان به جهت رعایت مصلحت جمعی و حل مشکلات بعضی از خویشان و نزدیکان متوفی تأسیس، تدوین و تصویب کرد و دیگر کشورهای اسلامی هم به تبعیت از مصر این نهاد حقوقی را در قوانین خود مقرر کردند.

مفهوم‌شناسی

به نتیجه رسیدن فرایند هر پژوهشی بسته به تبیین و تعریف دقیق مفاهیم کلیدی آن است؛ زیرا تا تعریف واژه‌ای به‌درستی تبیین نگردد، و فهم مشترکی حاصل نشود، نمی‌توان در چهارچوب علمی از ابعاد آن سخن گفت. با این توضیح در این تحقیق به تبیین مفهومی وصیت و وصیت واجب می‌پردازیم.

۱. مفهوم عام وصیت

وصیت و ایصاء مترادف و در لغت به معنای سفارش، اندرز و نصیحت است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۳۹۵/۱۵؛ زبیدی، ۱۴۱۳ق، ۳۹۲/۱۰). وصیت مشتق از «وَصَّی، یَصِّی (یُوصِی)» یا «أَوْصِی، یُوصِی» به معنی وصل و پیوند است و به اعتبار اتصال

تصرفات، زمان حیات موصی به زمان پس از فوت، آن را وصیت نامیده‌اند (فیروزآبادی، ۱۳۵۷ق، ۴۰۰).

ممکن است وصیت اسم مصدر از «أوصی یوصی» یا «وصی یوصی» به معنی عهدی باشد. در این صورت وصیت نامیدن عقد مزبور، به اعتبار تعهدی است که موصی به وسیله آن می‌نماید (فیومی، ۱۴۰۵ق، ۱۰۲۷).

فقیهان بین دو لفظ وصیت و ایصاء تفکیک و تمییز قائل شده‌اند. در اندیشه ایشان «اوصیت الیه»، یعنی «عهدت الیه»؛ یعنی اینکه شخصی یک یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات دیگری مأمور می‌نماید. «اوصیت له»، یعنی اینکه کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً تملیک کند. برای وصیت در اصطلاح تعاریف متعددی وجود دارد که مشهورترین آنها نزد فقیهان عبارت است از: «تملیک مضاف الی مابعد الموت عن طریق التبرع» «تملیک مجانی به طوری که اثر آن بعد از وفات موصی «وصیت‌کننده» پدیدار می‌شود.» (ابن رشد، ۱۴۱۶ق، ۳۳۱/۲).

به گفته صاحب بدایع الصنایع: «وصیت اسم است برای آنچه موصی در مال خود بعد از مرگش واجب کرد» (کاسانی، ۱۳۷۷ق، ۲۲۷/۳). البته این تعریف ناظر به وصیت است و شامل وصایت نمی‌شود. ماده یک قانون شماره ۷۱ مصوب سال ۱۹۴۶ میلادی جمهوری عربی مصر وصیت را چنین تعریف کرده است: «الوصیه تصرف فی التركة مضاف الی ما بعد الموت»، «وصیت نوعی از تصرف در ترکه است به طوری که اثر آن بعد از وفات موصی «وصیت‌کننده» پدیدار می‌شود.» بر اساس این تعریف وصیت شامل جمیع انواع وصایا اعم از واجبه و مندوبه است، خواه مورد وصیت مال باشد یا غیر مال؛ چراکه لفظ «تصرف» اطلاق دارد و شامل جمیع این موارد می‌شود.

۲. مفهوم وصیت واجب

وصیت واجب عبارت از وصیتی است که به حکم قانون واجب شده و تنفیذ آن هم به حکم قانون می‌باشد؛ چه مورث و شخص متوقفا بخواهد یا نه. این نوع از وصیت در موردی است که یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر مرده است و اکنون فرزندان او (نواده‌ها) در نتیجه اجرای قاعده «الاقرب یمنع الابعد»، از ترکه پدر بزرگ محروم شده‌اند، در نتیجه با

وصیت واجب معادل سهمی که به پدر آنان در صورت حیات می‌رسید، منع قائم‌مقامی نواده‌ها را در حالت وجود فرزند متوفی جبران می‌کنند (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۱۰/۷۴۴۳).

۳. شرایط وصیت واجب

قانون کشورهای عربی با تأثیر از اندیشه بعضی از فقیهان (سعید بن مسیب (۱۶-۹۴ق)، حسن بصری (۲۱-۱۱۰ق)، محمد بن جریر طبری (۲۲۴-۳۱۰ق)، اسحاق بن راهویه (۱۶۱-۲۳۸ق) و ابن‌حزم) شرایطی را برای وجوب وصیت بر شمرده‌اند که با وجود این شروط احفاد (نوه‌ها) می‌توانند از وصیت بهره‌مند و منتفع شوند؛ این شرایط عبارتند از:

اول: وارث نباشد؛ یعنی اینکه فردی که وصیت برای او واجب است وارث فعلی نباشد.
دوم: به میزان وصیت واجب از طرف مورث به وارث چیزی داده نشده باشد؛ اگر میت به مقداری که میت اول از او ارث می‌برد از طریق دیگری به وارث فرع بخشیده یا مثلاً به او هبه کرده یا از طریق صلح به او واگذار نموده باشد، در این صورت دیگر لازم نیست که مالی را برای او وصیت کند.

سوم: قاتل مورث خود نباشد؛ قانون شماره ۷۱ مصوب سال ۱۹۴۶ وصیت مصر در باب موانع وصیت مقرر می‌کند: وصیت به قاتل موصی در صورت عمدی بودن قتل حال وصیت اختیاری باشد یا واجب، باطل می‌باشد؛ اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد به اجبار باشد که شهادت او موجب حکم به اعدام وصیت‌کننده شود. مقصود از قتل در ماده فوق، قتل حرام به نحو مباشرت است. دلیل آن روایتی از رسول اکرم ﷺ است که فرمود: «لیس لقاتل وصیه» «برای قاتل وصیتی نیست.» (هیشمی، ۱۴۰۸ق، ۴/۲۱). این در صورتی است که ورثه اجازه ندهند، اما در صورت اجازه ورثه، ابوحنیفه وصیت برای قاتل را جایز می‌دانند؛ زیرا عدم جواز به جهت حق ورثه بوده و با اجازه ورثه، جایز است.

ماهیت حقوقی وصیت واجب

در قوانین کشورهای اسلامی که عنوان وصیت واجب، وارد شده در هیچ‌کدام ماهیت حقوقی وصیت واجب به‌طور واضح مشخص نگردیده است، چنان‌که مشخص نشده است که وصیت واجب از جمله اعمال حقوقی است که نیازمند اراده انشائی دو طرف یعنی عقد است یا ایقاعات. اما از نظر فقهی دسته‌ای از فقیهان (کاسانی، ۱۳۷۷ق، ۳/۴۲۵) وصیت را

عقد و عده‌ای دیگر آن را ایقاع می‌دانند و هر یک نیز برای اثبات ادعای خود دلایلی اقامه کرده‌اند. همه کسانی که در تحقق وصیت ایجاب و قبول را شرط می‌دانند، قبول را از ارکان اصلی دانسته و وصیت را جزء عقد به شمار آورده‌اند. بیشتر فقیهان عامه نیز قبول را جزء ارکان اصلی وصیت شمرده‌اند. این گروه برای اثبات مدعای خود به دلایلی تمسک کرده‌اند؛ از جمله آیه شریفه «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.» (نجم، ۳۹) یعنی برای انسان چیزی بدون سعی حاصل نمی‌شود. لذا اگر موصی به بدون قبول موصی‌له، داخل در ملک او گردد، چون بدون سعی او حاصل گردیده، به موجب این آیه منتفی است. دوم: ثبوت ملکیت برای شخص بدون رضایت وی موجب ضرر است؛ زیرا چه بسا موجب امتنان باشد. سوم: ایقاع بودن وصیت مستلزم ملکیت قهریه می‌باشد که در غیر مورد ارث باطل است. به تعبیر دیگر: ادخال مالی در ملک دیگری بدون اختیار و رضایت وی با اصل تسلیط بر نفس منافات دارد؛ زیرا تأثیر اراده فرد، به نفع دیگری، به استقلال و آزادی اراده او صدمه می‌زند.

در مقابل قول اول، عده‌ای از فقیهان و حقوقدانان معتقدند که وصیت در زمره ایقاعات است (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۷۴۴۶/۱۰)، زیرا اکثر شرایط عقد در آن جاری نبوده و اصولاً با آن قابل انطباق نیست. در توضیح این مطلب باید گفت که فقیهان در کتب فقهی برای عقد، شرایطی را مقرر داشته‌اند که اغلب آنها در وصیت وجود ندارد و دلیلی نداریم که وصیت، عقدی استثنایی باشد تا نیازی به چنین شرایطی نباشد. البته با توجه به اینکه اصل در وصیت این است که اختیاری باشد مگر در وصیت واجب که برای هیچ‌یک از موصی و موصی‌له اختیار و اراده‌ای در انشاء نمی‌باشد؛ چه موصی اراده بکند یا نه؛ چنان‌که متوقف بر قبولی موصی‌له نیست. از طرفی در وصیت واجب تملک اشخاص به مورد وصیت به‌طور قهری همانند ارث است؛ بنابراین وصیت واجب یک حکم قانونی است تا یک عمل حقوقی که نیازمند به اراده انشائی دو طرف یعنی عقد یا اراده یک نفر باشد. چنان‌که فقیه و حقوقدان مصری، ابوزهره تأکید می‌کند که: «اگرچه وصیت واجب وصیت نامیده می‌شود، اما در حقیقت امر نوعی ارث‌گذاری و تابع قوانین و مقررات ارث می‌باشد.» (ابوزهره، ۱۹۶۳م، ۲۳۲).

موقعیت فقهی وصیت واجب

فقیهان اهل تسنن در این زمینه سه اندیشه و انگاره کلی دارند. برخی بر استحباب وصیت تأکید کرده‌اند (کاسانی، ۱۳۷۷ق، ۳/ ۴۲۵). عده‌ای نیز معتقد به وجوب وصیت بر خویشان و اقاربی که ارث نمی‌برند، هستند (ابن رشد، ۱۴۱۶ق، ۲/ ۳۳۱؛ فراج حسین، ۲۰۰۲م، ۱۸). چنان‌که دیگرانی وصیت مفروض را واجب قضایی می‌دانند (ابن حزم، ۲۰۰۱م، ۳۵۳/۸). توضیح آنکه مشهور فقیهان، از مذاهب اسلامی بر این عقیده‌اند که وصیت امری استحبابی و حسن است نه واجب، البته مستحبی که تا مرز واجب پیش می‌رود. چنان‌که تعبیر به «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» از این جهت است که وصیت از صدقات است و صدقات از امور تبرعی و غیرالزامی است که وجوبی در پی ندارد. چنان‌که دیگرانی مثل داود ظاهری، بعضی از فقیهان حنبلی مذهب و گزارشی از اندیشه فقهی شافعی، معتقد به وجوب وصیت بر خویشان و اقاربی که ارث نمی‌برند، هستند. در این نگاه عدم وصیت گناه شمرده شده است ولی بر وراثت و دیگر خویشان اخراج بخشی از اموال و ماترک واجب نیست. بر این اساس وصیت در نزد ایشان واجب دینی است نه واجب قضایی. اگرچه به عقیده ابن حزم، الطبری و ابی‌بکر بن عبدالعزیز فقیه حنبلی، ماهیت وصیت مذکور واجب قضایی است نه دینی (ابن حزم، ۲۰۰۱م، ۳۵۳/۸). بنابراین واجب است برای خویشانی که ارث نمی‌برند، وصیت کند و در غیر این صورت بر ورثه او یا بر کسی که اشراف بر ترکه میت دارد، واجب است که مقداری از اموال را به خویشاوندانی که ارث بر نیستند، بدهد. این گروه برای مبرهن کردن اندیشه خود به آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، استناد کرده و معتقدند این آیه از محکّمات قرآن و در ضمن نسخ نشده است. چنان‌که برخی از روایت را نیز مستند خود قرار داده‌اند. به بیانی جمع بین آیات ارث و آیه وصیت، مبنای رأی و نظر این گروه از دانشیان فقه است (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۱۰/ ۷۵۶۴).

مستندات و ادله وصیت واجب

بر مشروعیت وصیت واجب به کتاب و سنت استدلال شده است.

۱. کتاب (قرآن کریم)

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.» (بقره، ۱۸۰).

دانشیان تفسیر در این زمینه دو اندیشه و انگاره کلی دارند. برخی بر وجوب وصیت تأکید کرده و دیگرانی این انگاره را بر نمی‌تابند. توضیح آنکه عده‌ای بر این نظرند که ظاهر قرآن بر وجوب وصیت دلالت می‌کند. ایشان به گزاره «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» در آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره، ۱۸۰) استدلال کرده و بر این باورند که سیاق گزاره «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» بر وجوب دلالت دارد. چنان‌که گزاره «كُتِبَ عَلَيْكُمْ الصِّيَامُ» به اتفاق جمیع مفسرین بر وجوب روزه به‌طور مستمر دلالت می‌کند (قرطبی، ۱۳۶۴ ش، ۲۶۰؛ طبرسی، ۱۳۵۶ ش، ۴۸۲/۱؛ فاضل مقداد، ۱۳۷۳ ش، ۶۴/۱). به بیانی لسان این آیه، لسان وجوب است نه استحباب؛ چراکه در قرآن کریم هر جا کلیدواژه کتب در سیاق کتب علیکم بر قطعیت و لزوم دلالت دارد. مؤید این فهم نیز کاربرد قید (حقاً)، در آخر آیه است؛ چراکه کلمه حق، نیز مانند کتابت اقتضای معنای لزوم را دارد (قرطبی، ۱۳۶۴ ش، ۲۶۰).

در مقابل، عده‌ای بر این عقیده‌اند که اولاً: سیاق و فحوای برخی از آیات قرآن نیز بر عدم وجوب دلالت دارند (جصاص، ۱۴۰۵ ق، ۳۴). آنها به گزاره «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» در آیه کریمه مورد بحث استدلال کرده و تأکید می‌کنند که واژه «حقاً» مقید به «متقین» شده و دلالت بر وجوب را با مناقشه روبه‌رو می‌کند؛ چراکه اگر وصیت تکلیفی واجب بود، مناسب‌تر آن بود که گفته می‌شد: «حقاً علی المؤمنین». بر این اساس از کاربرد «عَلَى الْمُتَّقِينَ»، فهمیده می‌شود این تکلیفی است که تنها تقوی باعث رعایت آن می‌شود و در نتیجه برای عموم مؤمنین واجب نیست، بلکه آنهایی که متقی هستند به رعایت آن اهتمام می‌ورزند.

ثانیاً: این آیه به‌وسیله آیات ارث که تکلیف مال میت را در فرض وصیت و عدم آن تعیین کرده، نسخ شده است (ابن عربی، ۱۴۰۸ ق، ۷۱/۱؛ سایس، ۱۴۲۳ ق، ۶۴). چنان‌که عده‌ای بر این باورند که این آیه با حدیث پیامبر ﷺ که فرمود: «برای وارث وصیتی نیست»، نسخ شده است (شافعی، ۱۴۱۲ ق، ۱۵۰/۱؛ کیهارسی، ۱۴۲۲ ق، ۵۹/۱).

به نظر می‌رسد هر دو استدلال طرفداران انگاره عدم وجوب، با مناقشه روبه‌رو است. توضیح آنکه استناد به گزاره «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، برای نفی وجوب قابل رد است؛ چراکه این گزاره اینجا برای تأکید بر وجوب است و با آن تأکید می‌شود که این حق بر عهده مردم متقی و پرهیزگار است.

چنان‌که نسخ درجایی است که بین دو بیان تنافی و ناسازگاری کامل وجود داشته باشد به‌نحوی که به هیچ رو قابل جمع نباشند. در مسئله مورد بررسی به هیچ رو امکان نسخ وجود ندارد و بین آیات ارث و امر به وصیت تنافی نیست. گستره موضوعی و مسائل وصیت از ارث جداست و بین این دو نهاد فقهی و حقوقی امکان تلافی وجود ندارد. چنان‌که بین ارث و دین منافاتی نیست و جمع بین وصیت و ارث محذوری ندارد. بر اساس همین منطق آیه شریفه نیز بین آن دو جمع کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۶۶۷/۱).

۲. گزاره‌های روایی

از جمله ادله و مستندات که دلالت بر وجوب وصیت دارد و طرفداران اندیشه وجوب برای مبرهن کردن انگاره خود به آن استناد می‌کنند، گزاره‌های روایی است. توضیح آنکه برخی از گزاره‌های روایی از جمله نبوی: «ما ینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیله الا و وصیته تحت راسه»، «سزاوار نیست مسلمان شب بخوابد مگر اینکه وصیت‌نامه‌اش زیر سر او باشد.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۱۷/۱۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ۳۵۲/۱۹) و «من مات بغير وصیه مات میتة جاهلیه»، «کسی که بدون وصیت از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است» (همان، ۲۵۹/۱۹)، و نیز روایت ابن‌عمر پیامبر ﷺ که فرموده‌اند: وظیفه هر مسلمان داشتن وصیت‌نامه است، و نباید سه شب از عمر مسلمانی سپری شود، مگر اینکه وصیت او در کنارش قرار گرفته باشد: «ما حقّ امرئ مسلم له شیء یوصی به، یبیت ثلاث لیلال إلیا و وصیته عنده مکتوبه» عبدالله بن عمر می‌گوید: وقتی که این حدیث را از رسول اکرم ﷺ شنیدم، هیچ شبی را بدون وصیت‌نامه سپری نکردم (نوی، ۱۹۹۶م، ۷۰/۵). احادیثی از این قبیل از فریقین دلالت بر رجحان وصیت و در اندیشه برخی بر وجوب وصیت دلالت دارند (همان‌جا).

مقدار وصیت واجب

در میزان و مقدار وصیت واجب در قوانین کشورهای اسلامی تفاوت و فرق‌های وجود دارد (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۷۵۶۷/۱۰)، چنان‌که ماده ۷۶ قانون وصیت مصر نیز در همین راستا مقرر می‌دارد که: هرگاه متوفی برای فرع ولد خود که در زندگی او فوت شده یا با متوفی یکجا حقیقتاً یا حکماً فوت کرده، مانند آنکه فرزند مذکور اگر در وقت مرگ او زنده می‌بود در ترکه او مستحق ارث می‌گردید وصیت نکرده باشد، برای فرع مذکور در ترکه به اندازه استحقاق ارث مذکور در حدود ثلث ترکه وصیت واجب می‌گردد.^۳ البته مشروط بر اینکه فرع غیر وارث بوده و متوفی در حیات خود بلاعوض به او مالی را طریق تصرف دیگری به اندازه حصه واجب نداده باشد و در صورتی که مال را به او اعطا کرده باشد، از اندازه واجب کمتر باشد، در این صورت به اندازه‌ای که حصه مذکور را تکمیل نماید به طریق وصیت واجب مستحق می‌گردد. وصیت مندرج در این قانون برای طبقه اول از اولاد دختری و برای اولاد پسری از اولاد ذکور اگر چه مراتب آنها تنزیل نماید، می‌باشد؛ به ترتیبی که هر اصل فرع خود را بدون فرع دیگر محجوب گردانیده و حصه هر اصل بر فرع او تقسیم می‌گردد، گرچه تقسیم میراث تنزیل نماید؛ مانند آنکه اصل با اصولی که به واسطه آنها شخص به متوفا منسوب می‌شود بعد از او وفات نموده باشند و وفات آنها مرتب به ترتیب طبقات صورت گرفته باشد. بر همین اساس است که گفته شد اگر یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر مرده است و اکنون فرزندان او (نواده‌ها) در نتیجه اجرای قاعده «الاقرب یمنع الابعاد»، از ترکه پدر بزرگ محروم می‌مانند، با وصیت واجب معادل سهمی که به پدر آنان در صورت حیات می‌رسید، منع قائم‌مقامی نواده‌ها را در حالت وجود فرزند متوفی جبران می‌کنند یا اگر دو نفر که می‌توانند از یکدیگر ارث ببرند

۳. ماده ۷۶ قانون شماره ۷۱ سال ۱۹۴۶: «إذا لم یوصی المیت لفرع ولده الذی مات فی حیاته او مات معه ولو حکماً یمثل ما کان یستحقه هذا الولد میراثاً فی ترکته او کان حیا عند موته وجبت للفرع فی التركة وصیته بقدر هذا النصیب فی حدود الثلث بشرط ان یکون غیر وارث والا یکون المیت قد اعطاه بغیر عوض من طریق تصرف اخر قدر ما یجب وله وان کان ما اعطاه اقل منه وجبت له وصیة بقدر ما یملکه . وتكون هذه الوصیة لاهل الطبقة الاولى من اولاد البنات ولاولاد الابناء من اولاد الظهور وان نزلوا علی ما یحجب کل اصل فرعه دون فرع غیره وان یقسم نصیب کل اصل علی فرعه وان نزل قسمة المیراث کما لو کان اصله او اصوله الذین یدلی بهم الی المیت ماتوا بعدة وکان موتهم مرتباً کترتیب الطبقات».

طوری بمیرند که تقدم و تأخر هیچ‌کدام معلوم نباشد، مثلاً در یک سانحه رانندگی جان بسپارند در این صورت هیچ‌کدام از دیگری ارث نخواهد برد. چنان‌که پدر و پسر که تاریخ فوت هر دو نامعلوم است وارث یکدیگر نخواهند بود و اموالشان به دیگر وارث خواهد رسید. اما گاهی یکی از مورثین قبل از مورث خود فوت می‌کند مثل پسر که قبل از پدر فوت کرده در اینجا به‌طور مسلم پدر از او ارث خواهد برد؛ چه این پسر وارث دیگری مثل اولاد، که در اصطلاح فقهی به اولاد پسر نسبت به پدرش فرع می‌گویند، داشته باشد و چه نداشته باشد؛ یعنی ترکیه میت تقسیم می‌شود بین پدر و فرزندش. بنا بر قانون احکام وصیت مصر نیز که متأثر از فقه عامه است به‌ویژه در این بحث که متأثر از فقه مذهب ظاهری است، چنین فردی باید برای وارث فرع که در این مثال نوه‌اش می‌باشد، مقداری از اموال خود را وصیت کند و این وصیت واجب می‌باشد.

وصیت واجب در فقه امامیه و قانون ایران

بحث وصیت واجب در فقه امامیه را با تأکید بر آیه وصیت پی‌گیری می‌کنیم. توضیح اینکه مطلوبیت وصیت نسبت به اموال یا بخشی از آن برای والدین و بستگان در قرآن کریم به‌ویژه در آیه ۱۸۰ سوره بقره که آیه وصیت نام دارد بیان شده است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ۱/۱۸۵). در زمینه آیه در بین دانشیان شیعه چند انگاره کلی وجود دارد؛ مشهور فقیهان امامیه بر این عقیده‌اند که وصیت (صرف‌نظر از مواقعی که حقی بر عهده فرد باشد) مستحب می‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ۶/۲۱۷). البته در مورد با دلالت واژه «کُتِبَ عَلَیْكُمْ» که در ابتدای آیه به‌کار رفته است، اختلاف‌نظر وجود دارد. بعضی از آنها لفظ «کتب» را در خصوص وصیت به معنای استحباب حمل کرده‌اند (ملکی میانجی، ۱۴۰۰ق، ۱۱۹) و برخی گفته‌اند که تأکید و حث بر جواز معنای خود واژه «کُتِبَ» است؛ بنابراین کتب در این آیه برای وجوب نیست (راوندی، ۱۴۰۵ق، ۲/۲۱۷؛ بحرانی، بی‌تا، ۵۱۷/۲۲)، چنان‌که برخی دیگر نیز به سبب لفظ «کُتِبَ» و گزاره «حقاً علی المتقین» به اضافه حکم به حرمت تبدیل وصیت، آیه را بر حث شدید و بلکه ظاهر در وجوب دانسته‌اند، هر چند گفته‌اند که فتوای فقهی به این وجوب غیرمحمتمل است (صدر، ۱۴۱۹ق، ۵/۱۷۸). بعضی از فقیهان دیگر نیز «کُتِبَ» را به معنای فرض گرفته‌اند، اما در آیه وصیت، آن را به معنای حث و ترغیب می‌دانند (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ۶/۲۱۷).

در مقابل جمعی نیز معتقدند وصیت به دلیل آیه وصیت حاکی از وجوب و تأکید بر وجوب دارد؛ بنابراین قائل به وجوب وصیت شده‌اند (حلی، بی تا، ۴۶۶/۳؛ نصیرالدین طوسی، ۱۴۲۷ق، ۱۰۱)، چنان‌که گاهی دو قید «کُتِبَ» و «حقاً علی المتقین» را دلائل صریح و مؤکدی بر وجوب وصیت هنگام فرارسیدن مرگ دانسته‌اند (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۴۹۰/۲). البته برخی تأکید می‌کنند که اگر آیه متضمن حکم وجوب وصیت است، ولی نه بر هرکسی بلکه به دلالت قید متقین، این وصیت تنها بر ایشان واجب است؛ «لسان این آیه، لسان وجوب است نه استحباب، چون در قرآن کریم هر جا فرموده: فلان امر بر فلان قوم نوشته شده، معنایش این است که این حکم یا سرنوشت، قطعی و لازم شده است، مؤید آن، جمله آخر آیه است که می‌فرماید: «حقاً»، چون کلمه حق، نیز مانند کتابت اقتضای معنای لزوم را دارد. لکن از آنجا که همین کلمه را مقید به «متقین» کرده دلالت بر وجوب را سست می‌کند، برای اینکه اگر وصیت تکلیفی واجب بود، مناسب‌تر آن بود که بفرماید: «حقاً علی المؤمنین» و چون فرموده: «عَلَى الْمُتَّقِينَ»، می‌فهمیم این تکلیف امری است که تنها تقوی باعث رعایت آن می‌شود و در نتیجه برای عموم مؤمنین واجب نیست، بلکه آنهایی که متقی هستند به رعایت آن اهتمام می‌ورزند.» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۶۶۷/۱).

شایان توجه است که همه فقیهان امامیه معتقدند که این آیه شریفه منافاتی با آیات ارث ندارد و نسخ نشده است؛ چراکه نسخ در صورتی که تحقق می‌یابد که در پیام دو آیه ناسازگاری کامل وجود داشته باشد، درحالی‌که میان آیات ارث و آیه وصیت، چنین ناسازگاری نیست. بر این اساس تعبیر به جواز و مشروعیت را آورده‌اند (حلی، بی تا، ۳۲۹/۳؛ نجفی، ۱۴۰۱ق، ۳۶۴/۲۸) تا بگویند وصیت نسخ نشده است. برخی از فقیهان عامه بر این عقیده‌اند که بعضی از آیات مربوط به ارث، این آیه شریفه را نسخ کرده‌اند، تأکید می‌کنند. البته برخی تأکید می‌کنند که این آیه تنها در مورد کسانی که ارث می‌برند، نسخ شده است و درباره کسانی که ارث نمی‌برند، باید وصیت شود. طرفداران این دیدگاه، به روایتی از پیامبر ﷺ استناد کرده‌اند که: «لا وصیه لوارث» (ابن ماجه، بی تا، ۲/ ۹۰۶) که این روایت را چنانچه از نظر سند نیز درست باشد (که چنین نیست)، باز هم نمی‌توان در مقابل آیه وصیت قرار داد؛ زیرا روایت مجمل است، حال آنکه بیان قرآن، کامل و قطعی است. افزون بر این، اگر سند و دلالت روایت مزبور درست و روشن بود، می‌توانست کل

آیه شریفه را تخصیص بزند و در نتیجه بگوییم: نوشتن وصیت در مواردی فراتر از دارایی، روا نیست (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۱۳۵/۴).

در قوانین جمهوری اسلامی ایران به تبعیت از فقه امامیه چه در قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ با اصلاحات بعدی در این قانون و چه در قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ با اصلاحات بعدی که به موضوع وصیت پرداخته‌اند، تا به امروز این نهاد مورد توجه قرار نگرفته است.

نتیجه

امروزه وصیت واجب با اقتباس از مذهب ظاهری و ابن‌حزم اندلسی در قوانین احوال شخصیه کشورهای اسلامی و عربی وارد شده که دارای شرایط و احکام خاص خود می‌باشد. به نظر می‌رسد «وصیت واجب» در مواردی درست و مقتضای عدالت است. چنان‌که اگر یکی از فرزندان خانواده پیش از پدر مرده است و اکنون فرزندان او (نواده‌ها) در نتیجه اجرای قاعده «الاقرب یمنع الابد» از ترکه پدر بزرگ محروم می‌مانند، فرض وصیت معادل سهمی که به پدر آنان در صورت حیات می‌رسید، منع قائم‌مقامی نواده‌ها را در حالت وجود فرزند متوفی جبران می‌کند و وسیله اجرای عدالت می‌گردد. چنان‌که برخی از گزاره‌های قرآنی و روایی نیز به‌نوعی بر این مسئله دلالت دارند.

با این توضیح شایان توجه است که وصیت واجب می‌تواند دارای کارکردهای در ساختار و منظومه قواعد و قوانین احوال شخصیه ایفا کند. چنان‌که وصیت واجب می‌تواند ایفاکننده همان نقشی باشد که قوانین تکمیلی و عرف در قراردادها بر عهده دارند.

اگرچه در قوانین جمهوری اسلامی ایران تا به امروز این نهاد مورد توجه قرار نگرفته ولی فرایند این پژوهش ثابت کرد که مبانی و مستندات شرعی برای تقنین این نهاد در زمره قوانین جمهوری اسلامی ایران وجود دارد.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن حزم، علی بن احمد، *المحلی بالآثار*، بیروت، دارالفکر، ۲۰۰۱م.
- ابن رشد، محمد بن احمد، *بدایه المجتهد و نهایه المقتصد*، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله، *احکام القرآن*، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۰۸ق.
- ابن ماجه، محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، بیروت، داراحیاء الکتب العربیه، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- ابوزهره، محمد، *احکام التركات و الموارث*، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۶۳م.
- بحر العلوم، محمد، *اضواء علی قانون الاحوال الشخصیه العراقی*، نجف، مطبعه النعمان، ۱۹۶۳م.
- بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، اسماعیلیان، بی تا.
- جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۱ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.
- راوندی، سید بن هبه الله، *فقه القرآن*، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
- زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۳ق.
- زحیلی، وهبه، *الفقه الاسلامی و ادلته*، دمشق، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
- سایس، محمدعلی، *تفسیر آیات الأحکام*، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۲۳ق.
- شافعی، محمد بن ادريس، *احکام القرآن*، بیروت، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۲ق.
- شلبی، محمدمصطفی، *احکام الاسره فی الاسلام*، بیروت، دارالنهضه العربیه، ۱۹۷۷م.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضه البهبه فی شرح اللمعه الدمشقیه*، بیروت، دارالتراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- صدر، سید محمد، *ماوراء الفقه*، قم، دارالمصطفی، ۱۴۱۹ق.
- طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
- طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- فاضل مقداد (سیوری حلی)، مقداد بن عبدالله، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۳ش.

- فخرالمحققین، محمد بن حسن، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات التواعد*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
- فراج حسین، احمد، *نظام الارث و الوصایا و الاوقاف فی الفقه الاسلامی*، بیروت، الحلبی الحقوقیه، ۲۰۰۲م.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *التاموس المحیط*، بیروت، دارالمأمون، ۱۳۵۷ق.
- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم، دارالهجره، ۱۴۰۵ق.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۶۴ش.
- کیاهراسی، علی بن محمد، *احکام القرآن*، بیروت، دارالکتب العلمیه؛ منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۲۲ق.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، بیروت، دارإحياء التراث، ۱۳۷۷ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- کمالالدین امام، محمد، *نظام الارث و الوصایا*، بیروت، الحلبی الحقوقیه، ۲۰۰۲م.
- ملکی میانجی، محمدباقر، *بدائع الکلام فی تفسیر آیات الاحکام*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۰ق.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۴۰۱ق.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، *جواهر الفرائض در ارث*، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۷ق.
- نووی، یحیی بن شرف، *شرح النووی علی مسلم*، قاهره، دارالخیر، ۱۹۹۶م.
- هاشمی شاهرودی سید محمود، *موسوعه الفقه الاسلامی*، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۶ق.